

«أولاً: أنه مروى عن طرق العامة . و ثانياً: اختلاف متنه، لأن المحكى عن بعض النسخ هكذا: «و الحرف ما أنبأ عن معنى ليس باسم و لا فعل» و الترجيح بعلو المضمون على فرض صحته فى نفسه غير ثابت هنا، لما سيظهر من وهن إيجابية المعانى الحرفية»^۱

توضیح :

اولاً : این روایت، از طریق «عامه» است و سندش کامل نیست.

ثانياً : این روایت به صورتی دیگر هم نقل شده است و اینکه مرحوم نائینی می نویسد: «علو مضمون»، نقل اول را ترجیح می دهد، کامل نیست؛ چراکه اصل مبنای «ایجادیت حروف» غلط است و نمی تواند باعث علو مضمون شود. ضمن اینکه اصل اینکه «علو مضمون، باعث رجحان یک نقل می شود»، محل تأمل است!

ما می گوئیم :

- (۱) اگر استناد به این روایت، به عنوان دلیل مرحوم نائینی باشد، اشکال «ضعف سند»، اشکال خوبی است. ولی به نظر نمی رسد که مرحوم نائینی بخواهد از این روایت، به عنوان «دلیل» — به معنای مصطلح کلمه — بهره گیرد. بلکه چنانکه از عبارت ایشان هم بر می آید (که می نویسد: تزییل و کشف قناع) ایشان این روایت را «مؤید» مطلب خویش می دانند. (و لذا مرحوم بجنوردی آن را از زمره ادله نیآورده است)
- (۲) مرحوم شیخ طوسی در «عدة الاصول» مدعی می شوند که در جایی که شیعه روایتی ندارد، باید چیزهایی که اهل سنت از امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام نقل می کنند را أخذ کرد:

«فأما إذا كان [الراوى] مخالفاً فى الاعتقاد لأصل المذهب و روى مع ذلك عن الأئمة عليهم السلام نظر فيما

برویه.

فإن كان هناك من طرق الموثوق بهم ما يخالفه و جب إطراح خبره.

و إن لم يكن هناك ما يوجب إطراح خبره، و يكون هناك ما يوافق و جب العمل به.

و إن لم يكن من الفرقة المحقة خبر يوافق ذلك و لا يخالفه، و لا يعرف لهم قول فيه، و جب أيضا العمل به، لما

روى عن الصادق عليه السلام أنه قال: «إذا نزلت بكم حادثة لا تجدون حكمها فيما رويوا عنها فانظروا إلى ما رويوا

^۱ منتهى الدراية؛ ج ۱: ص ۳۳



عن علي عليه السلام فاعملوا به»، و لأجل ما قلناه عملت الطائفة بما رواه حفص بن غياث، و غياث بن كلوب، و نوح بن دراج، و السكوني، و غيرهم من العامة عن أئمتنا عليهم السلام، فيما لم ينكروه و لم يكن عندهم خلافه.»^۱

۳) در هر صورت، اختلاف در نقل های روایت، حتی مؤید بودن آن را خدشه دار می کند.

مرحوم بجنوردی بر مرحوم نائینی اشکال می کند. این اشکال مبتنی بر این نکته است که

نقد دلیل دوم / ۱

مرحوم نائینی می فرمود:

«مفهوم النداء الّذی یحمل علیه [یعنی معنای اسمی که موضوع قرار می گیرد و مثلاً می گوئیم «نسبت

کذائیه» نسبتی از نسبت های کلامی است] مفهوم اسمی . و ذلك الربط و تلك النسبة الندائية - الموجودة بواسطة

حرف النداء فی موطن الاستعمال التي هی مصداق ذلك المفهوم - معنی حرفی.»^۲

توضیح: نسبتی که در خارج به وسیله «باء» ایجاد می شود، معنی حرفی است و ندایی که موضوع واقع می شود،

معنای اسمی است و آن معنای حرفی، مصداق این معنای اسمی است.

حال مرحوم بجنوردی می گوید:

«أولاً) أن المعنی الحرفی لا یمكن أن یكون مصداقاً للمعنی الاسمی أو ما ینطبق هو علیه، لأن معنی

المصدائیة و المنطقیة لشیء هو ان یجعل ذلك الشیء محمولاً، و المصداق و المنطبق علیه موضوعاً. و معلوم أن

المعنی الحرفی لا یمكن ان یجعل موضوعاً و الا لخرج عن كونه حرفاً»^۳

توضیح: معنای حرفی نمی تواند مصداق یک معنای اسمی باشد؛ چراکه مصداق را باید بتوانیم موضوع قرار دهیم و

مفهوم را بر آن حمل کنیم (زید انسان) در حالیکه معنای حرفی، نمی تواند موضوع واقع شود. پس رابطه این دو، رابطه

مصداق و مفهوم نیست.

ما می گوئیم: ظاهراً می توان از طرف مرحوم نائینی پاسخ گفت که: «با زید» که در عالم خارج واقع می شود، معنای

حرفی است ولی ما می توانیم از این معنای حرفی، به وسیله یک مفهوم اسمی خبر دهیم.

البته باید توجه داشت که در این صورت «آنچه در خارج واقع شد» مصداق این مفهوم اسمی نیست. (و لذا باید گفت

مراد مرحوم نائینی از مصداق و مفهوم، عنوان و معنون است)



۱. عدة الاصول؛ ج ۱؛ ص ۱۴۹

۲. منتهی الاصول؛ ج ۱؛ ص ۴۸

۳. همان

پس : مرحوم نائینی اگر بخواهد بگوید «معنای حرفی، مصداق است و معنای اسمی، مفهوم است»، حرف صحیحی نیست ولی مبنای مرحوم نائینی (ایجادیت حروف) با این قول که «رابطه معنای حرفی (یا زید) و معنای اسمی (نسبت ندائیه) را رابطه عنوان و معنوی بدانیم»، هم قابل جمع است.

اللهم الا ان يقال : شاید مراد مرحوم نائینی از طرح «مفهوم و مصداق» آن باشد که «معنای حرفی از قبیل مصداق است یعنی «وجودی» است و معنای اسمی از قبیل مفاهیم است یعنی وجودی نیست.» که این حرف با مبنای ایشان سازگار است.

نقد دلیل دوم / ۲ مرحوم بجنوردی هم چنین اشکال می کند:

«(و ثانیاً) - أنه لا فرق بین (یا زید) مثلاً و بین سائر الجمل الإنشائية الإيقاعية و ذلك، لأن هذا الكلام له مقدر، إذ لا يمكن أن يتألف الكلام من حرف و اسم.

(و بعبارة أخرى) المسند فيه مقدر، لأن (زیداً) فيه مسند، إليه كما هو واضح فلنفرض المقدر - كما قال النحويون - كلمة أدعو، فحينئذ نقول للدعوة نسبة صدورية إلى المتكلم بهذا الكلام تكون مدلوله لهيئة أدعو، و نسبة المدعوية إلى طرفه أعني (زیداً) في المثال. و الدال على هذه النسبة هي كلمة (یا) و لا شك في أن المتكلم إذا أراد أن يلقي كلاماً إلى الطرف، فلا بدّ له من أن يتصور اجزاء الكلام بما لها من النسب و الارتباطات، حتى تكون الجملة الملفوظة مطابقة للجملة المعقولة. غاية الأمر قد يكون بصدد الأخبار عن ثبوت هذه النسب في موطنها من الذهن أو عالم الاعتبار أو الخارج، فتسمى جملة خبرية، و قد يكون بصدد إنشاء مضمون تلك الجملة، فتسمى جملة إنشائية. و معلوم أن ما نحن فيه من القسم الثاني.»^۱

توضیح :

- (۱) ممکن نیست یک کلام از حرف و اسم تشکیل شود. (بنابر آنچه در نحو گفته شده است)
- (۲) در «یا زید»، یک کلمه مقدر است: «ادعو زیداً»
- (۳) در «ادعوا زیداً» دو نسبت موجود است. یکی «نسبت صدوری» که بین فاعل ادعو و دعوت است (من می خوانم) و یک «نسبت مدعویة» (نسبت وقوعیه) که بین دعوت و کسی که خوانده شده است (بین دعوت و زید). «یا» بر این نسبت «مدعویه» دلالت می کند.
- (۴) انشایی بودن «یا زید» هیچ فرقی با «انشائی بودن» جمله های انشائی دیگر (مثل استفهام، امر، نهی) ندارد. چراکه : مقدمه : در همه قضایا (چه خبری و چه انشائی) یک «جمله معقوله» داریم (زید و قائم و نسبت بین آنها که در ذهن است) و یک «جمله ملفوظه» (زید قائم) و این جمله ملفوظه، مطابق با جمله معقوله است (و تمام نسبت ها و

۱. منتهی الاصول؛ ج ۱: ص ۴۸



ارتباطات و معانی اسمیه ای که در قضیه معقوله هست در این قضیه ملفوظه هم موجود است) و تا هنگامیکه در ذهن، جمله معقوله پدید نیاید، ما نمی توانیم «قضیه ملفوظه» را پدید آوریم. پس حتماً قضیه ملفوظه مطابق و حاکی از قضیه معقوله است. و از این جهت هیچ فرقی بین قضایای انشائیه و قضایای اخباریه وجود ندارد؛ و هر دو دارای «مسند، مسند الیه و نسبت» هستند که حاکی از معادل آنها در «قضیه معقوله» هستند. با این تفاوت که گاه این قضیه خبر می دهد از «نسبت های خارجی» (قضیه اخباریه) و گاه این قضیه [و نه نسبت به تنهایی] معنایی را در ظرف خودش ایجاد می کند.

پس : اجزاء قضایای ملفوظه همیشه و در همه قضایا حاکی از اجزای قضایای معقوله است؛
اما : باید توجه داشت تقسیم قضیه به «اخباریه و انشائیه»، با عنایت به این «حکایت گری» نیست و علاوه بر این حکایت گری، اگر قضیه نسبت به خارج هم حکایت گری داشت، «اخباری» است و اگر نسبت به عالم خارج، ایجاد می بود، قضیه «انشائی» است.

